

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

کلام مرحوم صدر

مرحوم شهید صدر (رضوان الله تعالی علیه)، ترجیح مقدور به قدرت عقلیه بر مقدور به قدرت شرعیه را به عنوان یکی از مرجحات باب تزاحم پذیرفته‌اند. در توضیح مطلب می‌فرمایند در قدرت شرعیه سه معنا وجود دارد. ایشان روی يك معنا ترجیح را انکار می‌کنند ولی روی معنای دوم و سوم ترجیح را می‌پذیرند.

تعبیرشان این است که «و التحقيق: أن القدرة الشرعية المفروض دخلها في ملاك الوجوب لها أحد معانٍ ثلاثة». ظاهر عبارت این است که ایشان از تتبعی که کردند به این نتیجه رسیدند لذا هر سه معنا قابل تصویر است نه اینکه مانع الجمع باشد چون بحث نمی‌کنند که کدامیک از این معانی اثباتاً درست است و کدام درست نیست. در ادامه دو فرض دیگر را هم مطرح می‌کنند: الف- اگر هر دو واجب مقدور به قدرت شرعیه باشند منتهی یکی شرعی به معنای دوم و دیگری شرعی به معنای سوم است. ب- در معنای سوم تصویری می‌کنند که دو طرف مشروط به قدرت شرعیه‌ی به معنای سوم هستند اما یکی با دیگری تغایری دارد که در توضیح عرض می‌کنم. ما قبلاً و اجمالاً این معانی را متعرض شدیم و حتی بر فرمایشات ایشان نقد هم داشتیم.

معنای اول قدرت شرعیه

در معنای اول می‌فرمایند قدرت شرعیه همان قدرت تکوینی‌ی عقلیه است یعنی انسان خارجاً بتواند فعل را انجام بدهد که در مقابلش عجز تکوینی است یعنی بگوئیم ما تکویناً عاجز هستیم لکن این دخیل در ملاك است. یعنی اگر مكلف تكویناً عاجز باشد، این فعل ملاك ندارد نه اینکه ملاك دارد و حالا عاجز است. در قدرت عقلیه می‌گوئیم مكلف تكویناً عاجز است اما عجز او ضربه‌ای به ملاك نمی‌زند اما اگر قدرت شرعیه را اینطور معنا کردیم فرقی با قدرت عقلیه این می‌شود که قدرت عقلیه دخیل در ملاك نیست اما این قدرت شرعیه دخیل در ملاك است.

ایشان می‌گویند اگر دو واجب داشته باشیم یکی مقدور به قدرت عقلی و دیگری مقدور به قدرت شرعی به این معنا که ذکر شد، مقدور به قدرت عقلیه بر مقدور به قدرت شرعیه رجحان ندارد برای اینکه ملاك هر دو تکلیف موجود است. فرض ما این است که قدرت در ملاك تکلیف مقدور به قدرت عقلیه دخالت ندارد پس ملاكش باقی است. در تکلیف مقدور به قدرت شرعیه فرض ما این است که این آدم تکویناً عاجز نیست بلکه این آدم قدرت بر انجام این فعل دارد پس ملاك هر دو موجود است^[1].

اشکالی که به ذهن می‌رسد این است، ما دو قدرت تکوینی داریم و فرض این است که یکی دخیل در ملاک نیست و دیگری دخیل در ملاک است. طبق این فرض اگر مشروط به قدرت عقلیه را انجام دادید از مشروط به قدرت شرعیه عاجز می‌شوید لذا ملاکش از بین می‌رود. برای اینکه فرض کردید آن قدرت دخیل در ملاک است اما در عکسش اینطور نیست. در عکسش اگر مشروط به قدرت شرعیه را آوردید، ملاک فعلی که مشروط به قدرت عقلیه است به قوت خودش باقی است.

به عبارت دیگر يك طرف تفویت ملاک است ولی در طرف دیگر تفویت ملاک نیست. چطور می‌گوئید هر دو ملاک موجود است؟ به عبارت دیگر در فرضی که مکلف هیچ کدام را انجام نداده، هم قدرت دارد بر اینکه فقط مشروط به قدرت عقلیه را انجام بدهد و از دیگری عاجز باشد یا مشروط به قدرت شرعیه را انجام بدهد و از این عاجز باشد.

چون در باب قدرت تکوینی عقلی، قدرت فی نفسه ملاک است پس فی نفسه بر هر کدام قدرت دارد. لذا می‌گویند ملاک هر دو فعلی است. تا اینجا می‌گوئیم فرمایش شما درست است اما اینکه می‌گوئید اگر هر کدام را اختیار کرد سبب تفویت ملاک دیگری است صحیح نیست برای اینکه اگر مشروط به قدرت عقلیه را انجام داد، قدرت شرعیه‌ای که دخیل در ملاک در طرف دیگر هست وجود ندارد و موضوعش از بین می‌رود. اما اگر مشروط به قدرت شرعیه را انجام داد، با حفظ موضوع تفویت ملاک مشروط به قدرت عقلیه را کرده.

معنای دوم قدرت شرعیه

در معنای دوم ایشان می‌گوید «القدرة المقاتلة للعجز الشامل للعجز الواقع باختيار المكلف للاشتغال بضد واجب» قدرت شرعیه یعنی اشتغال به ضد واجب مساوی یا اهم نداشته باشید در نتیجه وقتی مولی تکلیفی می‌کند، اگر اشتغال به ضد واجب این تکلیف پیدا کردید دیگر بر آن تکلیف قدرت شرعیه ندارید. مرحوم آقای صدر می‌فرمایند طبق معنای دوم این مرجع درست است چون با نفس امتثال مشروط به قدرت عقلیه موضوع مشروط به قدرت شرعیه از بین می‌رود.

موضوع مشروط به قدرت شرعیه این است که «هذا واجبٌ مع عدم الاشتغال بضدٍ واجبٍ مساوی أو اهم» اما وقتی به يك واجب مساوی یا اهم مشغول شدید موضوع مشروط به قدرت شرعیه از بین می‌رود. اما از آن طرف اگر مشروط به قدرت شرعیه معنای دوم را انجام دادید، ملاک مشروط به قدرت عقلیه فوت می‌شود.

به بیان دیگر در معنای دوم، امتثال مشروط به قدرت عقلیه رافع موضوع است و مفوت ملاک نیست چون موضوع او این است که هذا واجبٌ بشرط عدم الاشتغال بضدٍ واجبٍ مساوی أو اهم. اما عکسش اینطور نیست یعنی اگر مشروط به قدرت شرعیه را انجام دادید ملاک مشروط به قدرت عقلیه را از بین بردید. بعبارة آخری یا به عنوان دلیل بر این مطلب ایشان می‌فرماید، در چنین فرضی که دو واجب با هم تزامم می‌کنند و یکی مشروط به قدرت عقلیه و دیگری مشروط به قدرت شرعیه به معنای دوم است، اطلاق مشروط به قدرت عقلیه نسبت به اشتغال مشروط به قدرت شرعیه باقی است؛ یعنی زمانی که مشروط به قدرت شرعیه را امتثال می‌کنید هنوز اطلاق مشروط به قدرت عقلیه باقی است. اما وقتی مشروط به قدرت عقلیه را امتثال می‌کنید مشروط به قدرت شرعیه اطلاق ندارد چون از اول فرض کردید معنایش «مع عدم الاشتغال بضدٍ واجبٍ». وقتی اشتغال به ضد واجب و مشروط به قدرت عقلیه، مشروط به قدرت شرعیه اطلاق ندارد.

سوالی که مطرح می‌شود این است که شما چند صفحه قبل گفتند هر تکلیفی دارای یک قید لبی عام است لذا جایی پیدا نمی‌شود که بگوئیم تکلیفی مشروط به عدم اشتغال به ضد واجب هست اما تکلیف دیگر نیست چون واجب دیگر هم همین قید را دارد. ایشان در جواب می‌گویند اینکه آن مشروط به قدرت عقلیه دارای چنین قید لبی نیست به این جهت است که این قید لبی عام يك

قيد دیگری هم دارد. پس مشروط به قدرت شرعیه یعنی عدم اشتغال به ضد واجبی که در ملاک دخالت نداشته باشد.

می‌گویند «التقييد اللبّي العام الذي يقتضي تقييد موضوع كل خطاب بعدم الاشتغال بـضد واجب لا يقل عن المتعلق أهمية إنما يقتضي التقييد بعدم الاشتغال بسنخ ضد واجب لا يكون ملاكه معلقاً على عدم الاشتغال بذلك المتعلق» اینجا این قید را نداریم یعنی يك طرف مشروط به قدرت عقلی و يك طرف مشروط به قدرت شرعی است و مشروط به قدرت شرعی مقید به عدم اشتغال به ضد است اما به تعبیر ایشان اشتغال به این ضد در ملاک دخالت دارد و می‌گوئیم این قید لبّي عام – هر تکلیفی مقید به عدم اشتغال به ضدّ واجب یا مساوی است – مقید است به اینکه این ضد در ملاک دخالت نداشته باشد «لا يكون ملاكه معلقاً على عدم الاشتغال لذلك المتعلق». این مشروط به قدرت شرعیه ملاکش معلق است بر اینکه شما اشتغال به آن مشروط به قدرت عقلیه نداشته باشید. نتیجه این شد که در معنای دوم مشروط به قدرت عقلیه بر مشروط به قدرت شرعیه رجحان دارد^[2].

بررسی کلام مرحوم صدر

ما قبلاً اصل چنین قید لبّي عام یعنی هر تکلیفی منوط به عدم اشتغال به ضدّ واجب است را انکار کردیم. بله اگر اشتغال به ضد واجب پیدا کردید عذر پیدا می‌کنید و این معنای تزام است ولی به این معنا نیست که بگوئیم این تکلیف از اول مقید به عدم اشتغال به ضد واجب بوده. ایشان آن قید لبّي را آنجا پایه‌گذاری کردند و اینجا گرفتار شدند لذا دوباره يك قیدی به آن زدند.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] بحوث في علم الأصول، ج 7، ص: 69؛ و على المعنى الأول للقدرة الشرعية، لا موجب لترجيح المشروط بالقدرة العقلية على المشروط بالقدرة الشرعية. لأن الملاك من كل من الواجبين يكون فعلياً، أما فعلية الملاك في المشروط بالقدرة العقلية فواضح. و أما فعليته في المشروط بالقدرة الشرعية، فوجود الشرط المأخوذ في الملاك، و هو القدرة التكوينية في مقابل العجز التكويني الاضطراري، و مع فعلية الملاكين معاً يكون اختيار أى منهما تفويثاً للملاك الآخر، فهما من هذه الناحية سواء.

[2] بحوث في علم الأصول، ج 7، ص: 69 و 70؛ و على المعنى الثاني للقدرة الشرعية، يتم المرجح المذكور لأن الاشتغال بالمشروط بالقدرة العقلية لا يكون مفوتاً لملاك الآخر، بل رافعاً لموضوعه بخلاف العكس فإنه مفوت لملاك المشروط بالقدرة العقلية لفعلية ملاكه، و في مثل هذه الحالة يكون إطلاق الخطاب المشروط بالقدرة العقلية لحال الاشتغال بالمشروط بالقدرة الشرعية بهذا المعنى غير ساقط، لأن التقييد اللبّي العام الذي يقتضي تقييد موضوع كل خطاب بعدم الاشتغال بـضد واجب لا يقل عن المتعلق أهمية إنما يقتضي التقييد بعدم الاشتغال بسنخ ضد واجب لا يكون ملاكه معلقاً على عدم الاشتغال بذلك المتعلق. و أما مثل هذا الواجب المقيد بالقدرة الشرعية، فلا ضرورة لتقييد الخطاب الآخر المقيد بالقدرة العقلية بعدم الاشتغال به، فالقيد العقلي العام في الحقيقة هو عدم الاشتغال بـضد واجب لا يقل عن المتعلق أهمية و يكون ذلك الضد واجداً لملاك غير معلق على عدم الاشتغال بذلك المتعلق، أو يكون معلقاً و لكن بنحو يماثله تعليق آخر في مقابله و أما الضد الواجب المنوط ملاكه بعدم الاشتغال بالمتعلق دون إناطة مماثلة في الطرف الآخر فلا ملزم عقلي للمولى بأخذ عدمه في موضوع خطابه، بل يبقى الخطاب على إطلاقه و يكون الغرض منه صرف المكلف إلى ما لا يستوجب تفويت ملاك على المولى. و بعد تحديد التقييد اللبّي بهذا النحو يتبرهن أن الاشتغال بالمشروط بالقدرة العقلية يكون بامتناله رافعاً لموضوع الخطاب الآخر، بخلاف الآخر. و بذلك يتعين تقديمه كما أشير إليه في القسم الخامس من الورود.